



محمد هدایت

## شهید مزاری از جهان وطنی تا ملی‌گرایی

علی‌رغم هیاهوهای بسیار در طی بیست و سه سال گذشته بدان پرداخته نشده است. شهید مزاری یکی از شخصیت‌های سیاسی در افغانستان است که بیشترین متن و اثر درباره او تولید شده است ولی باید اذعان کرد که درباره زندگی و شناخت جزئی از شخصیت وی کار درخوری صورت نگرفته است.

شهید مزاری به عنوان یک شخصیت مذهبی و دینی در هنگامه‌ای ظهور کرد که افغانستان مورد اشغال و تجاوز شوروی سابق قرار گرفته بود. این تجاوز سبب شده بود که از هر گوشه افغانستان گروه‌های مسلح و چریکی با نام‌ها و عناوین مختلف تبارز کنند. اتفاقاً گفته شده است که اولین جرقه قیام مسلحانه علیه حکومت محلی تحت سیطره کمونیست‌ها از زیست بوم شهید مزاری در شمال کشور شروع شد. البته پیش از شروع قیام مسلحانه و عمل انقلابی، اندیشه‌ها و باورهای ایدئولوژیک اسلامی در سراسر افغانستان رسوخ کرده بود. سخنان رهبر شهید درباره اندیشه‌های شهید بلخی و روایت از آشنایی با شهید بلخی و پخش کتاب‌های متفکران مسلمان و

یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که گاهی درباره شهید مزاری و شخصیت او مطرح شده و ممکن است برای نسل آینده پیش آید، این است که چگونه فردی با آن شور انقلابی و متأثر از اندیشه‌های اسلام رادیکال و اندیشه‌های شیعی متأثر از دکتر شریعتی در غرب کابل به فردی تبدیل گردید که توانست همه نیروهای موجود در جامعه را گرد خویش جمع کند؟ تا اکنون نیز این پرسش را گاهی برخی از رقبای شهید مزاری مغرضانه دامن می‌زنند که او در کابل و در زمان مقاومت غرب کابل کسانی را وارد حزب وحدت کرد که روزگاری رو در روی مجاهدین و از جمله شخص شهید مزاری و جریان متعلق به او یعنی سازمان نصر افغانستان می‌جنگیدند؟ آیا او از آرمان‌ها و باورهای ایدئولوژیک خویش واقعا دست شسته بود؟ این گونه پرسش‌ها برای هرکسی و درباره هر شخصیت سیاسی ممکن است پیش بیاید.

پاسخ گفتن به این گونه پرسش‌های دامنه دار، بدون اشراف بر وضعیت و فضای زیستی شهید مزاری در مقاطع مختلف حیات سیاسی و فکری وی ممکن نیست. امری که متأسفانه

“  
گروه فکری که شهید مزاری بدان تعلق داشت تنها گروهی بود که بیش از آن که به فعالیت‌های سیاسی و نظامی تعلق خاطر داشته باشد، صبغه فرهنگی و فکری داشت. سازمان نصر افغانستان بیش از هر گروه دیگر در آن زمان به کارهای فرهنگی و تقویت مبانی فکری اعضای خود تأکید داشت.”

”

انقلابی به خوبی نشان از نضج باورهای ایدئولوژیک در نزد شهید مزاری دارد.

گروه فکری که شهید مزاری بدان تعلق داشت تنها گروهی بود که بیش از آن که به فعالیت‌های سیاسی و نظامی تعلق خاطر داشته باشد، صبغه فرهنگی و فکری داشت. سازمان نصر افغانستان بیش از هر گروه دیگر در آن زمان به کارهای فرهنگی و تقویت مبانی فکری اعضای خود تأکید داشت. محتوای کار فرهنگی و فکری این گروه را نیز کتاب‌ها، مقالات، جزوه‌ها و نوشته‌های متفکران مسلمانی چون اقبال لاهوری، مطهری، شریعتی و... تشکیل می‌داد. شهید مزاری در آن زمان از پیشگامان اصلی همین گروه بود و جوانان مستعد و با انگیزه را از هر گوشه کشور در گروه خویش جمع کرده بود. از این جهت میان شهید مزاری و گروه فکری و فرهنگی با دیگر گروه‌های مشابه تفاوت‌های عمده وجود داشت.

شهید مزاری در این میان تنها شخصی بود که پیش از آن که مثل دیگران به شهرهایی چون نجف، مشهد و قم برود، شخصیت فکری و باورهای ایدئولوژیکش در افغانستان و در متن مردم محروم آن شکل گرفته بود. این مسأله در رشد شخصیتی شهید مزاری بسیار اهمیت داشت و او را هم از دیگر مبارزان آن زمان که در گروه‌های دیگر تعلق داشتند و هم از همگنان درون گروهی خودش متمایز می‌ساخت. این تمایز که برخاسته از تلفیق ایدئولوژی در ذهنیت و روان شهید مزاری بود، او را تا آخر از دیگر هم‌قطاران متفاوت به بار آورد و به عنوان یک شخصیت شاخص جا انداخت. زیرا باورهای ایدئولوژیک خیلی‌ها از لابلای کتاب‌ها و به صورت انتزاعی شکل گرفته بود. اما شهید مزاری به عنوان یک انسان مسلمان نواندیش، وجودش با دردها و رنج‌های مردم عجین گشته بود و به صورت

انضمامی با ضرورت تغییرات اساسی در جامعه آشنایی پیدا کرده بود. یکی از مهم‌ترین دلایلی که شهید مزاری در زندگی سیاسی خود موفق بود و توانست زیربنای یک هویت انسانی را برای مردم خویش به ارمغان بیاورد، همین انضمامی بودن آیدیال‌ها و باورهایش بود.

شهید مزاری در زمانه‌ای رشد کرد که اندیشه‌های چپ اما در شکل و شمایل اسلامی آن در میان روحانیت شیعه نفوذ کرده بود. منفذ اصلی تأثیر اندیشه‌های چپ، دکتر علی شریعتی بود که از دو طریق دانشجویان مسلمان و روحانیت جوان شیعه به نشر اندیشه‌های خود می‌پرداخت. از آن جا که شهید مزاری نیز یک روحانی و طلبه بود، از اندیشه‌های کسانی چون شریعتی و مطهری به شدت تأثیر پذیرفته بود. مطهری و شریعتی دو شخصیتی بود که زیربنای ایدئولوژیک حرکت‌های اسلامی با صبغه شیعی را پی‌ریخته بودند. شهید مزاری در فضای زیستی ایدئولوژیک و انقلابی آن روزگار که استبداد داخلی و تجاوز خارجی از مهم‌ترین ویژگی‌های آن بود، حیات سیاسی خود را همراه با جمعی از همفکران خود شروع کرد. در چنین فضایی تنها صدایی که شنیده می‌شد، صدای ایدئولوژی و تئوری تشیع علوی در برابر تشیع صفوی بود. طبیعی بود که شهید مزاری نمی‌توانست از این دایره بیرون بماند و این موضوع را تماشاگر باشد که کاروان به کجا منزل می‌کند. موتور محرکه همه حرکت‌ها و جنبش‌های آن روزها، ایدئولوژی اسلام رادیکال و سیاسی با رنگ و لعاب چپ بود. تمام این فرایندها بیش از آن که مثل دیگر گروه‌ها و مبارزان آن روزگار در قالب فعالیت‌های صرفاً سیاسی و نظامی باشد، در قالب فرهنگی و فکری صورت می‌گرفت.

66

شهید مزاری وقتی به کابل آمد و نامرادی‌ها و نامردی‌های عالم سیاست را دید، دوراه بیشتر نداشت؛ یا باید می‌ماند و با همه بدی‌ها و نامرادی‌های کابل می‌ساخت و یا میدان را خالی می‌کرد و می‌رفت مثل خیلی‌ها در یکی از شهرهای آرام خارج از کشور به تسبیح و کشیدن سجاده مشغول می‌گشت. اما او ماند و در کنار مردم و با کسانی که توانایی دفاع از مردم را داشتند.

69

شخصیت ایدئولوژیک شهید مزاری از آغاز تا سال‌های ۱۳۶۵ خورشیدی تداوم یافت و به پختگی رسیده بود که کم‌کم تقابل و جنگ‌های داخلی گروه‌های نظامی و سیاسی در هزاره‌جات شروع شد. این منازعات داخلی که با تکیه بیش از حد به خارج از کشور صورت می‌گرفت، آغاز دیگر در شکل‌گیری شخصیت شهید مزاری بود. او همراه با تعدادی از همفکران خود در سال‌های ۶۵ و ۶۶ سفرهای سرنوشت‌سازی را در مناطق مرکزی هزاره‌جات انجام داد. این سفرها که به منظور وحدت گروه‌های شیعی صورت گرفت، احتمالاً باورهای ایدئولوژیک و آرمان شهر بدون مرز را در درون شهید مزاری فرو ریخت و او را مصمم ساخت تا به نیروهای داخلی و داشته‌های خود متکی باشد. این مرحله، نقطه تضاد دیالکتیکی آرمان‌های ایدئولوژیک و واقعیت‌هایی بود که شخصیت شهید مزاری در درون این واقعیت‌ها شکل گرفته بود.

سفرهای شهید مزاری در هزاره‌جات در آغاز نتیجه چندانی نداشت. اما ضرورت‌های روزگار و واقعیت‌های زندگی سیاسی خود را بر همه موانع چیره کرد و تضاد دیالکتیکی ایدئولوژی و واقعیت منجر به نتیجه مهمی شد که آن حزب وحدت اسلامی افغانستان بود. حزب وحدت نتیجه مثبت سال‌ها آرمان‌گرایی و تلاش در راستای تحقق کلان روایت‌هایی بود که از آغاز نیز ناممکن می‌نمود. نتیجه منفی این آرمان‌گرایی‌ها کم نبود. شهید مزاری رنج‌ها و تلخی‌های آرمان‌گرایی‌های خود و همگنان خود را با چشم سر دیده بود و با گوشت و پوست و خون احساس کرده بود.

حزب وحدت در واقع یک گام نزدیک شدن به سمت واقعیت‌های موجود جامعه آن روز افغانستان بود. اما هنوز فاکتورهایی در درون این حزب وجود داشت که گذر به واقعیت‌های عریان را با چالش مواجه می‌کرد. عامل بخشی از مشکلات و انشعاب‌های درونی این حزب از همین نکته ناشی می‌شد. حزب وحدت هنوز در چارچوب سیاسی حکومت اسلامی گیر کرده بود و اگر اساس‌نامه حزب وحدت را نگاهی بیندازیم، هنوز اندیشه‌های اسلام‌رادیکال و سیاسی در آن به وضوح دیده می‌شود. بر اساس همین برداشت بود که شهید مزاری در یکی از گفتارهای خود اظهار داشت که: «ما در ابتدا باید اثبات کنیم که در افغانستان به عنوان یک کتله سیاسی و اجتماعی حضور داریم. آن‌گاه به دنبال آن برویم که مکانیزم حکومت افغانستان چگونه باید باشد؟» منظور شهید مزاری این بود که تا زمانی که دیگران اصلاً قبول ندارد که در افغانستان یک کتله متمایز سیاسی هم حضور دارند، سخن گفتن از این که حکومت اسلامی باشد یا

غیر اسلامی، هنوز زود است.

وقتی حزب وحدت همزمان با دیگر گروه‌هایی از مجاهدین وارد کابل شد، شهید مزاری با دنیای دیگری مواجه گردید. دنیایی که در آن تنها واقعیت‌های تلخ و روزمره خود را نشان می‌داد و از باورهای ایدئولوژیک و انتزاعی خبری نبود. در کابل بود که شهید مزاری مرجع گروه‌های اجتماعی و سیاسی فراتر از چارچوب‌هایی که حزب وحدت تعیین کرده بود، گردید. در این برهه بسیاری از باورهایی که برخاسته از اسلام بدون مرز بود، فرو ریخت و عمل سیاسی و نظامی در متن حوادث از شهید مزاری چهره دیگری ساخت. در کابل مرزهای ایدئولوژیک به وضوح شکست و تقریباً تمام کسانی که روزگاری از آرمان‌شهر اسلامی سخن می‌گفتند، در میان جنگ و منازعه بر سر منافع حزبی، گروهی، سمتی و نژادی، غوطه‌ور بودند.

شهید مزاری وقتی به کابل آمد و نامرادی‌ها و نامردی‌های عالم سیاست را دید، دوره بیشتر نداشت؛ یا باید می‌ماند و با همه بدی‌ها و نامرادی‌های کابل می‌ساخت و یا میدان را خالی می‌کرد و می‌رفت مثل خیلی‌ها در یکی از شهرهای آرام خارج از کشور به تسیح و کشیدن سجاده مشغول می‌گشت. اما او ماند و در کنار مردم و با کسانی که توانایی دفاع از مردم را داشتند.

شهید مزاری در کابل به دنبال مکانیزم‌های دیگر رفت. او از انتخابات، فدرالیسم، توافق و اجماع ملی بر سر مسائل کلان ملی و تصمیم احزاب سیاسی در مورد نوعیت نظام و چگونگی تدبیر امور سخن گفت. شهید مزاری همواره از انسانی شدن سیاست سخن گفت و اراده مردم را یک اصل می‌دانست.

بدین ترتیب شهید مزاری کسی بود که با آرمان‌های ایدئولوژیک شروع کرد و سرنوشتش به آرمان‌های انسانی در زندگی‌اش ختم شد. آرمان‌ها و ارزش‌های انسانی واقعیت‌هایی بود که خود را بر افغانستان تحمیل کرده بود.

شهید مزاری با توجه به تجربیاتی که داشت به این نتیجه رسیده بود که تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان نیز هر گزاره دیگری مقدم است. عدالت از نگاه شهید مزاری تنها ضامن به وجود آمدن یک زیست انسانی بود. اما عدالتی که شهید مزاری مطرح می‌کرد، نه به مثابه یک مقوله فلسفی و اخلاقی صرف، بلکه عدالت به مفهوم یک پدیده تاریخی و عینی در جامعه است که قابل تطبیق در جامعه‌ای مثل افغانستان را داشته باشد. از همین روی تمام همت خود را وقف این موضوع کرد که چگونه می‌توان عدالت را در این سرزمین حاکم کرد.